

موضوع: درخواست راه اندازی مرکز و یا مراکز حمایت از عشاق در ایران
ریاست و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی
با سلام

پس از قدردانی از زحمات سروران گرامی، لازم می‌دانم مطالب زیر را بعرض رسانم.

خطاب من با اساتید و دانشمندان و نخبگان است. برخی از سروران گرامی بجای اینکه بر نفی و یا تجویزهای ناآگاهانه‌ی خویش، اصرار ورزند، لطفاً تحقیق نمایند و ببینند که اثرات و عواقب عشق‌های سرکوب شده و حمایت نشده تا چه حدی باعث از هم پاشیدگی بنیان خانواده و ارتباطات اجتماعی شده است.

فردی به عنوان کارشناس فارغ از غم عشق می‌آید و به میل تکیه می‌دهد و در حالی که در ذهن خود دانسته‌ها و اندیشه‌هایش و احتمالاً تجارب ناقص خودش را در هم می‌ریزد، می‌گوید: عشق‌های زیادی بوده که پس از ازدواج تبدیل به تنفر و باعث جدایی شده و یا به اصطلاح عالمانه ادامه می‌دهد؛ "عشق ناشی از افزایش هورمونی در خون، پیدایش هورمون دوپامین و اوج‌گیری میزان ماده فنیل اتیل‌آمین در مغز، کاهش ماده‌ی سروتونین در مغز و یا بر مبنای ترس و اضطراب بوده، همچنین بر اساس بالا رفتن میزان کورتیزول، کاهش و افزایش تستوسترون و ... می‌باشد و مدت دوام آن از یکسال تا سه سال خواهد بود."

در اینجا اولاً باید به ذکر این مطلب پرداخت فردی که در مقطع ابتدایی است، طبیعی است که قادر به تدریس نباشد. خنده دار است که بدون آموزش و پرورش (آنهم بصورت صحیح)، و نگذاردن مراتب تحصیلی، (بصورت دانشگاهی یا تجربی)، انتظار داشته باشیم کسی در مقطع ابتدایی چنان گامی بردارد که اگر پاباز چه عرض کنم، سر تا پایش را هم از وسط دو نیم کرده و در امتداد پاهایش قرار دهد، باز نمی‌تواند اینچنین افتخاری شامل حالش گردد که ناگهان در مراحل اولیه‌ی آموزش خود با یک جهش طولی خود را در مرحله‌ی استادی ببیند.

من نمی‌دانم چرا یک عاشق بیچاره که هنوز در مهد و کودکستان عشق به سر می‌برد، باید بتواند زندگی‌ای موفق داشته باشد باشد؟ اساتید گرامی اگر می‌گویند عشق برابر است با ترشح این و آن، باید این موضوع را در نظر داشته باشند که این همه ترشحات درونی (و گاه بیرونی!) در واقع مربوط است به مراحل ابتدایی عشق (و آنهم اثرات طلوع عشق است نه عامل خلق عشق) و در صورتی که عشق در ابعاد گوناگون رشد و تعالی یابد، فراتر از بدنی جریان خواهد یافت که بالاخره ترشحاتش هم حدی دارد و اگر سه سال هم این ترشحات ادامه یابند، مایه‌ی تعجب است.

سروران گرامی آیا جز این است که عشق و عاشقی، آموزش و پرورش و حمایت می‌خواهد؟ آنهم نه تنها در میان عشاق جوان و قبل از ازدواج، بلکه در میان همسران و خانواده‌ها؟ شما برای تصویب قوانینی مهم در این خصوص تلاشی نموده اید؟ چه افرادی و یا چه مراکزی هستند که این آموزش و

پرورش و حمایتها را در ایران بر عهده گرفته باشند؟ عشاق بخاطر عدم آموزش و پرورش و حمایت، خودکشی می‌کنند، خانواده‌ها تباہ می‌شوند یا اینکه با هم ازدواج می‌نمایند و جدا از اینکه حتی در روابط جنسی هم با هم مشکل دارند (و ظاهراً آمار طلاق بخاطر عدم تطابق در ارتباطات جنسی بسیار بالا است)، از نظر تطابق روحی و احساسی هم نه می‌دانند چگونه باشند و اگر هم بدانند (بخاطر عدم پرورش) نمی‌توانند آنگونه باشند و تازه اگر هم تلاش نمایند، کسی حاضر به پشتیبانی و حمایت از ایشان نیست. آیا جهت حل این معضل ملی وقت آن فرا نرسیده که قوانینی در این مورد پس از ۲۷ سال تصویب و به مرحله‌ی اجرا درآید؟

ما از ذکر این مطالب در رسانه‌ها و نشریات و ... به راحتی و با بی اهمیت پنداشتن آنها می‌گذریم. ما دو نفری را به ازدواج هم در می‌آوریم و برای به اصطلاح خوشبختی‌شان شادی می‌کنیم و این در حالی است که جدا از شرط و شروطهای مسخره‌ای (برای ازدواج) که ما را ملعبه‌ی مردمان دیگر کشورها ساخته است، همچون هرج و مرج در تعیین مهریه و شرط و شروط گوناگون برای ازدواج که متأسفانه مجلس در طول ۲۷ سال گذشته هنوز نتوانسته قوانینی جهت حل آن به تصویب برساند و خلاف شیوه‌ی زندگی علی (ع)، اجازه داده که بسیاری در قالب ازدواج به تجارت و تن فروشی بپردازند و ...، بله از یک طرف تجارتخانه‌ی ازدواج راه انداختیم و از طرف دیگر معلوم نیست زوجین با قدرت ابراز احساساتی که واقعا پرورش نیافته می‌خواهند در کنار هم خوشبخت شوند و یا با آموزش‌های ارتباطی عادی‌ای که عملاً نگذرانده‌اند و یا با حمایت‌های تقریباً صفر معنوی متخصصین و مشاورین و خانواده و اجتماع قرار است به سعادت برسند و یا شاید هم کمال مطلوب را در روابط جنسی عالی دیده‌اند، چیزی که (با توجه به شواهد) اکثریت افراد جامعه‌ی ما در آن (بخاطر عدم آموزش از طرق صحیح)، ناکام مانده‌اند، چرا که اگر اینگونه نبود، آمار طلاق بر اساس ناهماهنگی جنسی، آنقدر اوج نمی‌گرفت. و این در صورتی است که افراد زیادی علی‌رغم فراوانی مشکلات و عدم رضایت، به زندگی مشترک ادامه می‌دهند.

ما نیاز داریم که از آموزش اصول شنا بر روی تخت خواب (با دست و پا زدن) دست برداریم و اگر راست می‌گوییم در آب شنا کردن را بیاموزیم و همان‌گونه هم شنا در عالم عشق و ازدواج را به دیگران بیاموزیم. نه این که فرد را بر روی تخته‌ای خوابانده و اصول دست و پا زدن در شنا را به او آموزش دهیم و در همان شرایط ناظر تمرینش باشیم و به ناگاه شخص را در دریا بیندازیم و بگوییم: "آقا داماد یا عروس خاتم، برو شنا کن!"، سپس برویم و پشت سرمان را هم نگاه نکنیم، تا که عشاق یا زوجین همدیگر را غرق کنند یا معجزه‌ای رخ دهد.

حتماً اینها برای ما اهمیتی ندارد چون خیال می‌کنیم طرف خودش اصول شنا (زندگی کردن) را خوب یاد نگرفته و یا آب بی رحم بوده و شناگر ماهری را که ما تحویل داده‌ایم، خواسته از سر حسادت از میان بردارد! ...

اساتید گرامی، جهت توضیح و تبیین بیشتر متن این درخواست، گوشه‌ای از موانع موجود ذکر و به صورت جزوه‌ای پیوست شده است.

سخن آخر؛

آیا راه اندازی "مرکز و یا مراکز حمایت از عشاق" در ایران واقعا ضرورتی ندارد؟ و آیا غیر منطقی است اگر مجلس مردمی ایران اولین گام را در راستای خدمت به مردم ایران و رفع این معضل پوشیده ولی

خانمان سوز، با تصویب قوانین لازم الاجرائی در خصوص ایجاد مراکزی برای آموزش، پرورش و حمایت از عشاق بردارد؟

خواهشمند است به این موضوع رسیدگی فرمایید. همچنین با ذکر این موضوع که من در مجلس یا در مراکز دولتی مربوطه می‌توانم از این درخواست و نیز از طرح اجرایی آن دفاع نمایم و نیازی به فیلتر کردن تنها وب سایت مربوطه در ایران نیست، قبلا از خدمات بسیار ارزنده‌ی شما سپاسگزارم.

با تشکر و آرزوی رشد و پیشرفت و تعالی

۱۳۸۶/۷/۴

رنوف خلیل آقایی

مرکز اینترنتی حمایت از عشاق ایران

Copyright © Roaaf Khalil Aqayi® roaaf.com, All Rights Reserved.

گوشه‌ای از موانع خانوادگی عشاق

جامعه‌ای که در آن فرد نتواند از عمیق‌ترین احساسات درونی اش با خود بگوید و پدر و مادر نتوانند در مقابل دیگر اعضای خانواده، عشق و محبت خود را بروز دهند؛ اجتماعی مُرده و کالبدی بی جان از انسان‌های به شدت نیازمند مهر و محبت و عشق است.

ابراز احساسات، ما را در عمق وجود همدیگر غوطه‌ور می‌سازد و به ما فرصتی می‌دهد تا که نواقص و موانع خود را بیشتر بشناسیم و به یاری همدیگر، بهتر به سوی رشد و تعالی و موفقیت حرکت کنیم.

ابراز عشق، باعث جریان بیشتر عشق و عاشق‌تر شدن عشاق می‌شود. ابراز و بیان عشق حتی باعث جاری شدن عشق و مهر و محبت در جامعه هم می‌شود.

همانطور که می‌دانید عشق می‌تواند متمرکز بر وجود یا روح کل (خدا) و یا تمرکز یافته بر استعدادها و توانایی‌ها و نیز برخاسته از محبتی مقدس و الهی نسبت به معشوقی انسانی باشد.

مسئله بر سر این نیست که کودکانه عاشق می‌شویم و آنچه ما نشان می‌دهیم عشق نیست. این اهمیت دارد که این عشق کودکانه میان دو نفر باید رشد کند، پرورش یابد و حمایت گردد.

موانع فردی و مشترک میان عشاق، بیشتر بخاطر نبود آموزش و پرورش و حمایت است و اغلب ناآگاهانه و غیر عمد مشکلی پیش می‌آید و موانع ظهور می‌کنند. اما موانع خانوادگی بیشتر آگاهانه و به عمد صورت پذیرفته و ابعاد متفاوت تری را دربر می‌گیرند و مقابله با آنها گاه بسیار مشکل و طاقت فرسا است، و حتی بیشتر خودکشی‌های عشاق، بخاطر موانع خانوادگی است.

در بیشتر موارد با توجه به وجود مشکلات فراوان در استقلال فرزندان، و وابستگی مالی و عاطفی و گاه فکری آنها به خانواده، والدین و دیگر اعضای خانواده سعی می‌نمایند از این نقطه ضعف استفاده نموده و با عدم حمایت از نظر مادی و عاطفی و گاه با مطرح کردن مطالبی خلاف واقع (فریب) و با تهدید و زور و ارعاب، تلاش می‌کنند که عشاق را منصرف و تا حد ممکن از هم دور نگه دارند.

خانواده‌های مذکور عملاً (و نه زبانا و ظاهراً)، فرزندان را نوکر و برده به شمار می‌آورند که فقط خود حق دارند برایشان تصمیم‌گیری کنند.

آنها استدلال می‌کنند که مخالفت با تصمیمات ایشان، یعنی بی‌حرمتی و بی‌احترامی و حال آنکه در واقع این گونه نیست.

این والدین تصور می‌کنند فرزندان‌شان کپی آنها هستند و انتظار دارند که همانند خودشان بیندیشند، احساس کنند، تصمیم بگیرند و عمل نمایند. و حال آنکه از این موضوع بی‌خبرند که اگر از تجارب بیشتری بهره‌مندند، لیکن ممکن است فرزندان‌شان با تجارب هر چند کمتری که کسب نموده‌اند، احتمال آن هست از دانش فراوان‌تری برخوردار باشند.

در هر صورت همان گونه که دانش فرزندان به تنهایی کارساز نیست، تجارب فراوان والدین نیز کامل نبوده و نمی‌تواند در همه‌ی موارد منطبق بر واقعیت باشد و تعمیم آن برای زندگی فرزندان و ... اشتباه است. و این تجارب و دانش‌ها می‌توانند مکمل هم باشند.

خانواده‌ها لازم است دیدگاه خود را وسعت بخشند و درک کنند که؛ فرزند نه نیازمند و وابسته و ناتوان امروز، بلکه انسان قدرتمند، مستقل و حتی یاری‌رسان فرداها است و گرچه والدین، امروز برای

فرزندانشان تصمیم می‌گیرند، لیکن بهتر است باعث آن نشوند که فردا فرزندانشان برای آنها تصمیم بگیرند و آنها تصمیماتی بر اساس عقده‌ها و علایق و تمایلاتی سرکوب شده که موجب می‌گردد اجتماع فردا نه تنها تصمیمات یکجانبه گرایانه‌ی والدین‌شان را مردود بداند، بلکه ارزش‌های واقعی‌ای را که از والدین‌شان به ارث برده‌اند را، نفی کنند و زیر سؤال ببرند.

درآمد و امکانات وسیله‌ای برای کسب امنیت و آرامش و آسایش به شمار می‌روند و هنگامی که ما سعی می‌نماییم جهت جلوگیری از رشد و پیوندی عاشقانه از آنها بهره گرفته و یا وجود درآمد و امکانات متفاوت را دلیلی بر نادرست بودن عشق و پیوند میان عاشق و معشوق بدانیم، اندیشه و احساس ما در حصار چنان محدودی است که متأسفانه ارزش خود و دیگران را تنها با پول و یا امکانات مادی می‌سنجیم و خانواده‌هایی که این گونه می‌اندیشند، عشق و ازدواج را چیزی جز یک معامله نمی‌بینند و از نظر آنها هرگاه کسی عاشق دخترشان باشد، عشقش بهیچ عنوان پذیرفته نیست جز در صورتی که درآمد و توان مالی و امکاناتش هم بیشتر و بهتر باشد.

خانواده‌های مذکور که در ایران جمع کثیری را شامل می‌شوند، هنگامی که فرد امکانات و درآمد بیشتری داشته باشد (و از دید برخی‌ها، در واقع بتواند رشوه‌ی بیشتری به پدر و مادر و خانواده‌ی محبوبش بدهد)، عاشق تر شناخته می‌شود و عواطف و معنویات و مقدسات در مقابل آن، به راحتی می‌توانند به عنوان چیزهای بی ارزشی نادیده گرفته شوند.

در اینجا لازم است اشاره شود که این معیار شاید قانونی و در ظاهری خود فریبانه، شرعی به شمار رود، لیکن در واقع عملی غیر انسانی می‌باشد که می‌توان آن را نوعی "برده فروشی نوین" دانست. اینکه مثلاً پدری با نفی عشق و مهر و محبت، دخترش را مایملک خود بداند و ازدواج او را با فردی ثروتمندتر، درست و عاشقانه به شمار آورد، مگر چیزی جز دختر فروشی و در کل انسان فروشی، می‌تواند باشد؟

خانواده‌هایی که (در عمل) درآمد و امکانات و توان مالی متفاوت را دلیلی برای ایجاد موانع و یا وسیله‌ای جهت خرید و فروش انسان و برده داری می‌دانند، آیا واقعا از سلامت عقلی بهره مندند و آیا امکان دارد خدایی جز پول و اعتبارات پولی برای آنها معنایی داشته باشد؟

در جوامع ما خانواده‌های زیادی هستند که با توجه به اختلاف طبقاتی، دختری را شایسته‌ی کلفتی خود می‌دانند نه عروس خانواده‌شان و یا پسری را نوکری پست به شمار می‌آورند، نه لایق دامادی‌شان.

این طرز فکر نشانه‌ی حاکمیت تفکر برده داری نوینی است که با عناوین مختلف توجیه می‌گردد. این خانواده‌های خان و رعیت مآبانه، فقر فرهنگی و نیازهای شدید روحی خود را، می‌خواهند پشت ظاهر برتر خویش پنهان نمایند که این موضوع، حماقتی است که نتیجه‌ای جز فقر بیشتر روحی و فرهنگی آنها نخواهد داشت. و بهتر است بدانند که همانطور که اگر عروس یا دامادشان از طبقه‌ی خود آنها باشد، ممکن است روزی به طبقات پایین اجتماعی نزول یابد، تضمینی هم نیست که خود این خانواده‌ها (از نظر موفقیت فردی و اجتماعی)، روزی، روزگاری به شدت تنزل نیابند.

خانواده‌های مذکور به افرادی با تحصیلات پایین تر، به دیده‌ی حقارت می‌نگرند و وصلت با خانواده‌هایی را که نتوانسته‌اند و یا نخواسته‌اند همچون آنها به جمع آوری مدارک گوناگون بپردازند را، مایه‌ی ننگ به شمار آورده و با قرار دادن موانع گوناگون، عاشق شدن پسری (با مدارک پایین تر) نسبت به دخترشان را

و یا دل بستن دختری (به اصطلاح نادان و پست) به پسرشان را احمقانه فرض نموده و موجب تأسف و سیه روزی می‌دانند.

در اینجا لازم است گفته شود که، تحصیلات تنها، وسیله‌ای جهت کسب دانش است و آن هم دانشی که بر آگاهی‌مان افزوده و حس همبستگی و یگانگی را در ما تقویت نموده و بر اشتیاق خدمت به خود و هم نوع در ما بیفزاید. لیکن با انحرافات که در مسیر تحصیلات بوجود آمده، بر اساس تفکرات غالب اجتماعی، تحصیلات نه تنها مایه‌ی دانش آموزی و خدمت و تواضع، بلکه وسیله‌ای جهت اشتغال و کسب درآمد و نیز برای سرپوش گذاری بر عقده‌ی حقارت و گاه‌ها موردی جهت سوء استفاده از شعور دیگر انسان‌ها و تحقیرشان، می‌باشد.

با توجه به تفاوت سطح تحصیلات، تا کنون خانواده‌های زیادی مانع رسیدن عشاق زیادی به هم شده‌اند و متأسفانه در حال حاضر هم این کوه نگری و ابر جنون مدرک پرستی، مانع از نور افشانی خورشید ذهن خانواده‌های بسیاری است.

خانواده‌های بسیاری بوده و هستند که با توجه به توهمات ذهنی خود و تلقینات نامعقول اجتماع، مانع رسیدن عاشق و معشوقی به هم می‌شوند، تنها به این دلیل که خیال می‌کنند فرزندشان و یا در کل خانواده‌ی آنها با توجه به وسعت شهر و محل سکونت‌شان، برتراند و طرف مقابل که عاشق یا معشوق فرزندشان است، با توجه به کوچکی و امکانات کم تر شهر و محل سکونت‌شان، پست‌تر و بی فرهنگ‌تر و نادان‌تر، و این در حالی است که واقعیت چیزی غیر از این است و این تفکرات بچه گانه که بدلیل رشدنیافتگی ذهنی و وجود عقده‌های حقارت در ما اوج گرفته، می‌تواند همراه با رشد عقلانی جامعه و پرورش بیشتر مهر و انسان دوستی، متعادل گردد، در غیر اینصورت در جوامع خود شاهد ظهور خانواده و انسان‌هایی خواهیم بود که بخاطر جنون خود بزرگ بینی، نه تنها عشق میان دو انسان را محکوم می‌نمایند، بلکه به راحتی وجود دیگرانی را که دوست ندارند باشند را محکوم می‌نمایند و رأی به نبودنشان می‌دهند و چه بسا خانواده‌هایی عیان شوند و جرئت نمایند که اگر کسی از شهری کوچک تر و با امکانات کم تر عاشق فرزندشان شود، نه تنها عشق او و فرزندشان را محکوم کنند، بلکه پنهان یا آشکار، زندگی و وجودش را از هستی ساقط نمایند و تحقق این موضوع در اجتماعی که پر از خانواده‌هایی است که عشق تنها در توهماتشان می‌گنجد و گوشت و پوستشان مملو از عشق ستیزی است، به دور از انتظار و مایه‌ی تعجب نخواهد بود.

در اینکه خانواده‌ها و به ویژه والدین (درکل) مصلحت و رشد و موفقیت فرزندانشان را ضروری می‌دانند، شکی نیست. بر این اساس تصمیماتی (ظاهراً مثبت) می‌گیرند و برای خوشبختی‌شان (با توجه به دانش و تجارب خود)، اقدامات گوناگونی انجام می‌دهند؛ لیکن اعجاب برانگیز نیست اگر نتیجه‌ی برخی از تصمیمات و اقداماتشان نه تنها باعث موفقیت و رشد فرزندانشان نگردد بلکه عواقب ناگواری را هم برای‌شان رقم بزند.

ما بخوبی می‌دانیم که برخی مواقع تصور می‌کنیم تصمیمات درستی گرفته و اقدامات مثبتی (به سود خود) انجام می‌دهیم اما در آینده متوجه می‌شویم که تصمیم و اقدام ما کاملاً به ضرر خودمان بوده است و این در مورد تصمیم گیری و اقدام ما در مورد دیگران نیز (با احتمال بیشتری) صادق است.

در اینجا بهتر است به یادآوری این مورد بپردازیم که اگر یک نفر به عنوان پدر، مادر و ... نمی‌تواند تصمیمات کاملاً درستی بگیرد و اقدامات بدون نقصی را در راستای رشد و موفقیت و تعالی خویش انجام

دهد، پس چگونه امکان دارد که همه تصمیمات و اقداماتش (واقعا) به سود فرزندان باشد و نیز چه تضمینی وجود دارد که برخی از تصمیمها و اعمال او در حق فرزندان بی سرانجام و چه بسا منفی نباشد. با توجه به آنچه گفته شد بهتر است خانواده‌ها و والدین گرامی در انتظارات خویش و نیز تصمیم گیری‌هایی که (با میل و رغبت) مورد استقبال فرزندان‌شان قرار نمی‌گیرد و به عنوان دخالت‌های بیجا تلقی می‌شوند، تا حد ممکن تجدید نظر نموده، که با توجه به این امر اعتبار تصمیمات و اقدامات خود را در نزد فرزندان حفظ نموده و به دور از واقعیت نمی‌باشد اگر با اتخاذ این روش، پیشنهادات‌شان بهتر و آسان تر از سوی فرزندان‌شان پذیرفته شود و از وقوع عواقب ناگوار تصمیمات نادرست بسیاری پیشگیری گردد.

هنگامی که خانواده‌هایی (بسیار) سنت گرا، همچون کودکی که رشد نیافته و در کودکی خود مانده و یا همانند انسانی که هویت خود را تنها در حفظ ارزشهای دوران کودکی‌اش می‌بیند (تا حد ممکن) خود و فرزندان‌شان را از رشد و پیشرفت و هماهنگی با دنیای امروز باز می‌دارند، مثل درختی که در صورت رشد نکردن می‌میرد و می‌پوسد و از میان می‌رود، هستی و موجودیت خود را زیر سوال می‌برند و چه بسیار از این خانواده‌ها در جوامع امروزی ما یافت می‌شوند که حتی فرزند خود را به علت عشق و عشق ورزی، تکفیر می‌نمایند.

عشق، مرزی میان میراث و ارزش‌های گذشته و رشد و پیشرفت‌های امروز و آینده نمی‌شناسد. خانواده‌های زیادی هستند که با تکیه به ارزشهای توهمی و پوشیده‌شان، دیگران را پست و حقیر به شمار می‌آورند و با کبر و غرور جاهلانه و احمقانه مانع پیوند فرزندان‌شان با معشوقش (یا عاشقش) می‌گردند. تنها به این دلیل که گمان می‌کنند بخاطر تظاهر به برتر بودن، واقعا بر خانواده مقابل برتری دارند و این در حالی است که این نوع تفکرات نه نشانه‌ی اصالت و فرهنگ، بلکه اوج جهالت و بی فرهنگی و فقر روحی و روانی خانواده‌های مغرور و متکبر را می‌نمایند.

نظریه‌ای وجود دارد که آدمی تظاهر به داشتن چیزی می‌کند که واقعا در اختیار ندارد و آرزو می‌کند داشته باشد.

خانواده‌های مذکور هم با توجه به اینکه (در کل) از کمالاتی که به آن افتخار می‌نمایند بی بهره‌اند، تظاهر به وجود آن می‌نمایند.

این مایه تاسف است چرا که ما اجازه می‌دهیم در مورد برخی از مسائل، دیگران برای ما و بجای ما تصمیم گیری نمایند و این روند به نقطه‌ای منتهی می‌گردد که ممکن است اجازه دهیم توسط فرد و یا افراد دیگری که خیال می‌کنند از ما بهترند و بهتر از ما می‌فهمند و معتقدند خود ما درک و شعور کافی را نداریم، همچون برده‌ای و یا بچه‌ای محسوب گردیم و آنها به خود اجازه دهند در شخصی‌ترین تصمیمات و انتخاب‌های ما نیز دخالت نمایند و حق تصمیم گیری و انتخاب را در صورتی که با سلیقه‌های ایشان تطابق نداشته باشد، محکوم و عاشق و معشوق را تحریم نمایند.

مشکلات عشاق در ایران به قدری شدید و وسیع است که عملا مراکز مشاوره‌ی خانواده و ازدواج نمی‌توانند کنترلی بر اصلاح این اوضاع داشته باشند.

نیاز امروز جامعه‌ی ما تشکیل مراکز حمایتی و مشاوره ویژه‌ی عشاق در ایران است که از طرفی عشاق بتوانند از مشاوره و راهنمایی‌های متخصصان آن بهره‌مند شوند و از طرفی شامل افراد و مراکزی شود که صادقانه و با جدیت عشاق را مورد پشتیبانی و حمایت قرار داده و با بهره‌گیری از شیوه‌های گوناگون انسانی و قانونی، تا حد ممکن به رفع مشکلات و موانع عشاق در رسیدن به هم، یاری رسانند.

مختصری در مورد موانع اجتماعی عشاق

مقدمه:

از جمله‌ی مهمترین مشکلاتی که باعث عدم استحکام روابط میان عشاق و نیز شکننده بودن مهر و علاقه‌ی آنها نسبت به هم می‌گردد، وجود و یا ایجاد موانع اجتماعی گوناگون و چه بسا فراوان می‌باشد. موانعی از جمله نبود آموزش و نیز عدم پرورش افراد جهت شناخت و آمادگی یافتن آنها برای عشق‌ورزی و به خصوص عدم پشتیبانی و حمایت از سوی افراد و مراکز گوناگون، باعث ایجاد مسائل حاد و نابسامانی‌های فراوان و شدید عاطفی و در نتیجه سرکوب عشاق و نیز عدم انطباق روحيات و عواطف و احساسات افراد و به ویژه زوجها شده و ثمره‌ی این بی‌توجهی ما، پیدایش اجتماعی تقریباً بی‌روح و سرد و گاه مملو از عواطف و احساسات دروغینی است که همچون فریادی برای طلب رفع عطش عشق و محبت، ظهور می‌یابند و بر اساس جهل و بی‌توجهی ما نسبت به نیروی عظیم و معنابخش جهانی (یعنی عشق)، ما را همواره و بیش از پیش در خلأ روحی و عاطفی فردی، خانوادگی و اجتماعی، غوطه‌ور می‌سازند.

۱- نبود آموزش دهنده‌ی عشاق در میان فامیل و دوستان

کودک نه تنها از زمان تولد تا سن بلوغ مستقیماً توسط فامیل و دوستان قادر به شناخت اصول و روش‌های عشق‌ورزی نیست، بلکه بعد از بلوغ و در جریان داشتن روابط عاطفی با جنس مخالف و نامزدی و حتی ازدواج هم فرد و یا افرادی از میان دوستان و آشنایان (در کل) دیده نمی‌شود که خود در مورد عشق‌ورزی آموزش خاصی دیده باشند تا بتوانند در این مورد آموزش بدهند.

البته فامیل و دوستان با وجود عدم آموزش‌های قبلی، خود تجربیاتی آموزشی می‌توانند داشته باشند، لیکن با توجه به فرهنگ پیوستی خالی از عشق‌ورزی ایرانی (البته در کل تا کنون اینگونه بوده)، فامیل و آشنایان بندرت ممکن است بهانه‌ای برای انتقال تجارب خود در زمینه‌ی عشق‌ورزی پیدا نمایند، زیرا معمولاً بحث‌های مرتبط با عشق‌ورزی نه اقدامی ممنوع بلکه عملی مذموم و ناپسند دانسته می‌شود و اوضاع به گونه‌ای است که در اکثر نقاط ایران، بحث در مورد عشق و عشق‌ورزی چنان مخفیانه صورت می‌گیرد که به جرئت می‌توان گفت، پرس و جو و خرید و فروش مواد مخدر به سهولت و با آزادی واقعا بیشتری، در جریان است.

۲- نبود آموزشی برای عشق‌ورزی، در مدارس و دیگر مراکز تحصیلی و آموزشی

آگاهی از اصول و توانایی عشق‌بازی بصورتی صحیح و مثبت، از نیازهای ضروری جوانان، زوج‌ها و خانواده‌ها است.

از جمله مهمترین نواقص و کمبودهایی که در نظام آموزشی و پرورشی ایران به چشم می‌خورد، نبود استاد و مربی در رابطه با عشق‌ورزی و به تبع آن عدم آموزش و پرورش نو آموزان، دانش آموزان، دانشجویان و دانش‌آموختگان در این رابطه می‌باشد.

با توجه به شواهد و مدارک گوناگون که در بایگانی مراکز قضایی و نیروی انتظامی محفوظ است و بر اساس واقعیت‌های عینی‌ای که در گوشه و کنار خانواده و فامیل و دوستان و جامعه‌ی خود بارها مشاهده

نموده و می‌نماییم، متأسفانه در می‌یابیم که بسیاری از مشکلات فردی، خانوادگی و اجتماعی ریشه در عدم آگاهی و ناتوانی افراد در عشق‌ورزی دارد، چه بسیار زوج‌هایی که بدلیل نداشتن این مهارت از همدیگر جدا می‌شوند و یا مهر و عشق و صفا در زندگی مشترکشان به خاموشی می‌گراید. چه نابهنجاری‌های گوناگون و زیادی تنها بخاطر عقده‌ی عدم آشنایی و ناتوانی در عشق‌ورزی در خانواده‌ها و اجتماع بروز می‌نماید.

از تاثیرات منفی و مخرب این نقص عظیم اجتماعی آن است که اغلب افرادی که از توانایی عشق‌ورزیدن به علت ناآگاهی و یا بدلیل موانع اجتماعی محروم می‌مانند، به مرور سعی می‌نمایند بی‌بند و باری جنسی را جانشین عشق و عشق‌ورزی کنند و هر چند رابطه جنسی جزو نیازهای اولیه و طبیعی آدمی است، لیکن با توجه به اینکه نمی‌توان با افراط در آن خود را از عشق‌ورزی بی‌نیاز نمود، بر این اساس در پی ساختن و ایجاد عشق و عشق‌ورزی صرفاً ظاهری و بدون عمق و معنا می‌پردازند که کثرت این نوع عشق و عشق‌ورزی‌های دروغین و سراب‌گونه در ایران باعث شکل‌گیری جوامعی شده که از نیاز شدید به عشق و عشق‌ورزی رنج می‌برند و این در حالی است که بعلت عدم آموزش و پرورش اکثریت افراد جامعه در مراکز آموزشی ما اصلاً به ضرورت وجود عشق و عشق‌ورزی اعتقادی ندارند و گمان می‌برند که مشکلات فراوان فردی، خانوادگی و اجتماعی در ایران به‌طور عمده ریشه در مسائل اقتصادی و سیاسی و ... دارد، غافل از اینکه بخش اعظم مشکلات ما بدلیل فقر شدید فرهنگی و عدم وجود تعریف صحیحی در فرهنگ ایران و ایرانیان است.

عشق تنها شامل احساس میان دو جنس مذکر و مونث نیست، بلکه آدمی قبل از هر چیز می‌تواند عاشق استعدادها و علایق خودش باشد و با فعالیت در راستای توانایی‌ها و علایقش، با درونی‌ترین هسته‌های وجودی خود به عشق‌ورزی بپردازد.

متأسفانه نظام آموزشی ایران چنان ضعیف تعریف و پیاده شده است که اکثریت افراد از شناخت استعدادها و علایق‌شان و نیز فعالیت و رشد در آنها محروم می‌مانند. استعداد و علایق آدمی نشانگر هویت فرد و توانایی فعالیت و رشد در مسیر این علاقه و توانایی‌ها، معنابخش زندگی و هستی او است.

در ایران آموزش و پرورش اغلب چنان ناکارآمد است که بسیاری از افراد جامعه از داشتن شخصیت و هویت واقعی خود محروم مانده‌اند و زندگی آنها در احساس پوچی عملی (نه نظری و اعتقادی) گره خورده است، که این خود از مهمترین عوامل تهی از معنا و عدم شکوفایی زندگی فردی و خانوادگی در جوامع ایرانی است.

۳- نبود حامی و پشتیبان برای عشاق، در میان دوستان و فامیل

در اغلب موارد هنگامی که در ایران دو نفر (دختر و پسر) به یکدیگر دل‌بسته می‌شوند، با امید و آرزوی فراوان و ذهنی مملو از اندیشه‌های مثبت و زیبا آینده‌ای بهتر و زندگی‌ای موفق را با هم و در کنار هم به تصویر می‌کشند.

البته آن احساس‌های زیبا نه یک توهم و خیال، بلکه انعکاسی است از حقیقتی که جامعه‌ی ما با خود فریبی دسته جمعی افراد جامعه، در حال انکار آن است.

با شروع زندگی‌ای نو که شکوفایی و تولد عشق در وجود عاشق و معشوق به آن معنا می‌بخشد، عشاق انتظار دارند برای ساختن آینده‌ای روشن و موفق مورد حمایت خانواده، فامیل و دوستان قرار گیرند. اما (جز در مواردی معدود) به طور کلی نه تنها فامیل و دوستان‌شان از پشتیبانی آنها خودداری می‌نمایند، بلکه در بسیاری مواقع خانواده، فامیل و (به اصطلاح) دوستان‌شان با تمسخر و تقبیح و سرزنش عشق و روابط و اندیشه‌های پاک و زیبایی عشاق، باعث انزوای عشاق شده و اندیشه و احساسات زیبا و خلاقانه را در وجودشان کمرنگ می‌نمایند و تعدادی از خانواده‌ها و فامیل و (به اصطلاح) دوستان‌شان حتی با ایجاد موانع گوناگون، باعث می‌شوند که اندیشه‌های مثبت عشاق به مرور جای خود را به افکاری منفی و زشت داده و احساسات زیبا و متعالی آنها نیز، به احساسی سراسر نفرت و انگیزه‌ای برای انتقام از خانواده و فامیل و زیر پا گذاشتن اکثر ارزشهای اجتماعی (حتی ارزشهای مثبت)، مبدل شوند.

اکنون جای تأسف دارد که ما در اجتماعی زندگی می‌کنیم که بسیاری از افراد جوامع آن بالاترین نیروی حیات و هستی و معنابخش هویت و شخصیت و زندگی را با دیده‌ای حقارت آمیز می‌نگرند و دریچه‌ی عروج به سوی نیروی یگانه‌ی جهانی و خدا را به اشتباه، دره‌ای برای سقوط به قعر توهمات و شیطان به حساب می‌آورند.

اگر به دقت تاریخ جوامع خود را از گذشته تا به حال ورق بزنیم، (بجز موارد نادر عشق و عشق‌ورزی) می‌توانیم به وضوح فرهنگ کهن عشق ستیزی بسیاری از ما ایرانیان را در میان خانواده، فامیل و جامعه مشاهده نماییم. فرهنگی که هزاره‌ها است محکوم به شکست بوده و سالهای متمادی جسد متعفن این فرهنگ نفی عشق و در واقع خدا ستیزانه را به دوش می‌کشیم. باوری که همچون ویروسی خطرناک می‌بایست با پاک‌سازی و اصلاح فرهنگ و تجدید نظر در ارزشهای اجتماعی، هر چه سریعتر متوقف شود.

گرچه تأثیرات منفی عشق ستیزی اغلب پنهان و دراز مدت بوده و هست، لیکن آنگونه که عدم حمایت و پشتیبانی و در واقع موانع فراوان خانوادگی و اجتماعی باعث افزایش خودکشی، قتل، بزهکاری و نابهنجاری‌های فراوان، کلاهبرداری و خشکی و بی‌رومی اغلب جوامع ما شده است، حتی جنایت‌های جنایتکارانی همچون صدام و هیتلر و نه هیچ جنایت دیگری تأثیرات آنگونه مخرب و شدید و وسیعی را بر پهنه‌ی جهان نگذاشته است.

اینکه خانواده و فامیل و آشنایان، عشاق را با عدم حمایت و پشتیبانی به حال خود رها و منزوی و با ایجاد موانع گوناگون، از حق و حقوق خود برای دوست داشتن و دوست داشته شدن محروم نمایند، نه یک عمل ناپسند بلکه جنایتی عظیم است که بی‌پاسخ نخواهد ماند.

۴- عدم حمایت و پشتیبانی مراکز مشاوره

گرچه در ایران مراکز مشاوره‌ی زیادی برای ازدواج وجود دارد، لیکن مراکز خاصی برای راهنمایی، حمایت و پشتیبانی از عشاق وجود ندارد و مراکز مشاوره‌ی ازدواج و خانواده هم تنها به راهنمایی و مشاوره‌ی ساده و چند ساعته بسنده می‌نمایند (آنهم از دیدگاه خانوادگی نه از منظر عشق و عشق‌ورزی). مشکلات عشاق در ایران به قدری شدید و وسیع است که عملاً مراکز مشاوره‌ی خانواده و ازدواج نمی‌توانند کنترلی بر اصلاح این اوضاع داشته باشند.

همچنین در صورتی که مراکز مشاوره ازدواج و خانواده جهت حل مشکلات و رفع موانع موجود، عشاق را به شیوه‌ای مفید راهنمایی کنند نیز در کل تضمینی برای حل مشکل و رفع موانع وجود ندارد، زیرا بسیاری از عشاق بدلیل عدم آموزش و پرورش در زمینه‌ی عشق و عشق‌ورزی و مقابله با موانع، کنترل خود را بر اوضاع و احوال موجود از دست می‌دهند و لذا مثلاً یکی از عشاق که تصمیم به خودکشی می‌گیرد، راهنمایی و مشاوره‌ی مراکز مشاوره‌ی ازدواج و خانواده نمی‌توانند باعث تغییری در تصمیم‌گیری او شوند.

نیاز امروز جامعه‌ی ما تشکیل مراکز حمایتی و مشاوره ویژه‌ی عشاق در ایران است که از طرفی عشاق بتوانند از مشاوره و راهنمایی‌های متخصصان آن بهره مند شوند و از طرفی شامل افراد و مراکزی شود که صادقانه و با جدیت عشاق را مورد پشتیبانی و حمایت قرار داده و با بهره‌گیری از شیوه‌های گوناگون انسانی و قانونی، تا حد ممکن به رفع مشکلات و موانع عشاق در رسیدن به هم، یاری رسانند. انتظار برای تشکیل این مرکز چندان منطبق بر واقعیت نیست، لیکن توانایی من و شما در راه اندازی مراکز حمایت و مشاوره‌ی عشاق در نقاط مختلف ایران، حقیقت و واقعیتی انکار نشدنی است که به همت من و شما در آینده‌ای نه چندان دور می‌تواند تحقق یابد.

۵- عدم حمایت و پشتیبانی مراکز قضایی

اینکه در ایران مراکزی وجود داشته باشد که از نظر قانونی به مشکلات عشاق رسیدگی کند، (فعلاً) خنده دار است، چرا که تاکنون اصلاً قانونی در این رابطه به تصویب نرسیده است. متأسفانه در مجموعه‌ی قوانین ایران، افرادی به نام عشاق هنوز جایی ندارند و حق و حقوقی برای دفاع و حمایت از دو نفر که عاشق هم هستند و همدیگر را دوست دارند، در نظر گرفته نشده است. و این در حالی است که برای دو نفر که تنها یک ورقه کاغذ واسطه‌ی پیوند آنهاست و هیچ علاقه‌ای نسبت به هم ندارند، قوانین زیادی برای پشتیبانی و حمایت و احقاق حقوق آنها در نظر گرفته شده و از طریق مراکز قضایی پیگیری می‌شود.

آیا واقعا این یک نقص عظیم نیست که والدین می‌توانند علی‌رغم مخالفت و اکراره فرزندان، آنها را از ازدواج و یک عمر زندگی با کسی که دوستش دارند، بازدارند و آنها را مجبور به زندگی و ازدواج با افرادی نمایند که مورد علاقه‌شان نیستند و قانونی هم برای تفکیک این شرایط و دفاع و حمایت از حقوق افراد جامعه برای ازدواج کردن با اشخاص مورد علاقه‌شان و ممانعت و پیشگیری از ازدواج با اشخاص تحمیلی به آنها (آنگونه که باید) در نظر گرفته نشده که تصویب و اجرای آن برای اجتماع امروز ایران نیازی حیاتی و انکار ناپذیر است.

در صورت پیگیری مراکز مربوطه، مطرح شدن، تصویب و اجرای قوانینی بهتر در این رابطه، بدون شک به میزان چشمگیری از خودکشی، قتل و جنایت و بزهکاری‌ها در اجتماع ایران کاسته می‌شود و رشد ازدواج و خانواده‌هایی که نکبت و ناکامی را در جامعه می‌افزایند، کاهش می‌یابد و در عوض بر ظهور خانواده‌های موفق که جامعه را به سوی رشد و پیشرفت و تعالی می‌برد، افزوده می‌گردد.

۶- عدم حمایت و پشتیبانی دولت

در ایران مشکلات گوناگون عشاق گاهی اوقات بقدری شدید است که منجر به خودکشی و قتل و بزهکاری و اختلافات خانوادگی شدید و نابهنجاریهای فراوان اجتماعی می‌گردد. اینکه مراکز گوناگون توانایی مقابله با این معضل به ظاهر نا آشکار ولی عظیم اجتماعی را ندارند، واقعیتی انکار نشدنی است.

در اینجا مهمترین مرجعی که می‌تواند به حل این معضل گسترده در جوامع ایران همت گمارد، تنها دولت و زیر مجموعه‌های آن است.

متأسفانه تا کنون هیچ مرکزی (اعم از دولتی یا غیر دولتی) در ایران وجود نداشته که عشاق در صورت وجود مشکلات غیر قابل تحمل، بتوانند به آن مراجعه و تقاضای احقاق حقوق نمایند، و این باعث شده که عشاق با مجموعه‌ای از درهای بسته مواجه شوند و خود را در آخر خط ناکامی و شکست و ناامیدی ببینند و در پی آن بسیاری از آنها با بی‌اهمیت پنداشتن کل فرهنگ و ارزشهای فردی، خانوادگی و اجتماعی، دست به خودکشی و قتل و کلاهبرداری و عشق ستیزی و ... بزنند.

در اینجا هزاران پرسش بدون پاسخ مطرح است که ضروری است دولت و نهادهای تابعه، به آن توجه نمایند.

از جمله مسائلی که دغدغه خاطر مسئولان کشور است، حل معضل بیکاری و مشکلات فراوان اقتصادی است. و حال اینکه به این امر توجه نمی‌شود که اگر افراد به ویژه جوانان به شیوه‌ای لاینحل با مشکلات ناشی از عاشق شدن مواجه شوند، نه تنها کارآیی خود را در جهت کار و خدمت رسانی و بهره‌وری از دست می‌دهند، بلکه به احتمال زیاد عاملی برای اختلال در نیروی کار و اقتصاد کشور شده و باعث ناامیدی و کاهش انگیزه‌ی دیگران نیز در خدمت رسانی بهتر می‌شوند و در صورتی که موضوع دقیق‌تر مورد ارزیابی قرار گیرد، کاملاً معلوم است که عدم حمایت و پشتیبانی دولت از عشاق، یک حفره‌ی رکود بزرگ در جوامع ایران است که رشد و پیشرفت و تعالی عموم ملت ایران را، آنگونه که واقعا شایسته‌ی نبوغ و استعداد ایرانیان است، به چالش می‌کشد.

۷- عدم حمایت و پشتیبانی نخبگان و دانشمندان

از جمله مواردی که در جامعه‌ی ایران مایه‌ی تأسف است، سکوت و بی‌تفاوتی اکثریت قریب به اتفاق نخبگان و دانشمندان ما در قبال معضلات ناشی از عدم آموزش و پرورش و هدایت و پشتیبانی عشاق است.

در حال حاضر با توجه به اینکه در مدارس و دانشگاهها و یا مراکز گوناگون مشاوره و ...، طرح و برنامه‌ریزی و هماهنگی‌ای برای آموزش و پرورش و حمایت عشاق وجود ندارد، درک اهمیت و فراهم‌سازی شرایط جهت رسیدگی و پیاده‌سازی این امر مهم در جامعه، لازم است که با پذیرش مسئولیت از سوی دانشمندان و نخبگان صورت پذیرد.

در این شکی نیست که جامعه امروز ایران بجز نیاز به دانشمندانی که در زمینه‌ی علوم گوناگون درجه‌های دانش و پیشرفت را به روی آدمی می‌کشایند، بیشتر نیازمند وجود و حضور نخبگانی است که توانایی و شهادت‌گشایش درهای بسته‌ی عواطف و احساسات انسانی را داشته باشند. عواطف و احساسهایی عمیق و سرنوشت ساز که جز در بازی کلمات اکثر آنها، رنگ دیگری ندارد.

در ایران کنونی، با رفاه اقتصادی زنده می‌مانیم و با کسب علوم و دانش گوناگون، ذهن و مغز ما فعال و در حال رشد می‌ماند. اما بدون عشق و با عدم وجود حتی کوچکترین امنیت عاطفی، روح ما از زندگی ساقط و ظهور و شکوفایی هویت واقعی ما به رویایی دست نیافتنی بدل خواهد شد.

در حال حاضر قاطعانه می‌توان گفت که هیچ عشاقی در جوامع ما، از نظر عاطفی امنیتی ندارند. هیچ فردی و هیچ سازمان و نهادی در برابر ضایع شدن حقوق عاطفی عشاق نه خود را مسئول می‌داند و نه حتی به آن اهمیتی می‌دهد و قبل از هر فرد و مرکز دیگری که مسبب بی بند و باری و عدم امنیت احساسی و عاطفی است؛ نخبگان و دانشمندان ما باید پاسخگو باشند، چرا که ایشان از عمیق ترین ریشه‌ی مشکلات و رکود رشد و پیشرفت و تعالی ایران آگاهند و به وضوح عمق فجایع ناشی از عواطف پرورش نیافته و حمایت نشده را در بطن جامعه می‌بینند و خود را در خواب فرو برده‌اند و یا تظاهر به خواب می‌نمایند که در هر صورت (بیشتر) نخبگان و دانشمندان ما در قبال معضلات عاطفی در جامعه، یا چشمان خود را بسته‌اند و یا خود را کور کرده‌اند تا واقعیتی را که فراتر از چشم‌های خفته‌شان دیدنی و غیر قابل انکار است را، نبینند.

۸- عدم حمایت و پشتیبانی از سوی بزرگان دین و مذهب

بسیاری از اساتید و دانشمندان دین و مذهب، بر اساس دین و مذهبی که مبلغ و مروج آن هستند، عهده‌دار جاری ساختن صیغه‌ی عقود ازواج می‌باشند.

آنها زنان و مردان زیادی را به عقد هم در می‌آورند و در کل اقدام به تزویج افرادی می‌نمایند که (در کل) موانع خانوادگی و اجتماعی سد راه ازدواج آنها نیست.

در جوامع ما جای تاسف دارد که جز معدودی و بندرت، اکثریت متشرعان ما که جزو بهترین افرادی هستند که می‌توانند در هموار نمودن راه رسیدن عشاق، نقشی فعال داشته باشند، لیکن خاموش نشسته و چشمان خود را بر قتل و خودکشی و انواع جنایت و گناه ناشی از عدم حمایت عشاق در جامعه، بسته اند.

همچنان که در گذشته مطرح شد، حقوق انسانی عشاق در جامعه ناشناخته مانده و در ایران قوانینی هم برای احقاق حقوق عشاق، در نظر گرفته نشده است.

اینک جای بسی تامل و تاسف است که با اینکه در ادیان، عمل دوست داشتن و عشق ورزیدن امری الهی و مقدس است، لیکن برخی از متشرعین ما آنرا به اشتباه عملی شیطانی و عامل گمراهی می‌دانند و به غلط عشق و عشق‌ورزی را تحریم و عشاق را تکفیر می‌نمایند و اکثریت دیگر هم با وجود با ارزش دانستن عشق و عشق‌ورزی و در حالی که به تبلیغ و ترویج رعایت قوانین و حقوق شرعی می‌پردازند، لیکن در مورد احقاق حقوق شرعی و انسانی عشاق، بی تفاوت نشسته و ساکت مانده‌اند.

این بی تفاوتی و در واقع عدم احساس مسئولیت و بی مسئولیتی، همانطور که کاملاً مشهود است، در اقشار گوناگون اجتماع ما تبدیل به یک نوع عادت شده و در صورتی که قلبهای آگاه جامعه چاره‌ای نیندیشند و اقدامی ننمایند، شکل‌گیری جوامعی متشکل از افرادی بی احساس و سرد و خاموش که وجود زنده دلان را در نطفه خفه کند، بدور از واقعیت نخواهد بود.

امید است بزرگان دین و مذهب تلاش نمایند که بجای شکل‌گیری کلمات و رویایی از خدا در اذهان غبار گرفته‌ی ما، وحدت وجودی کائنات را در قلب‌های خود و دیگران کشف نموده و به جامعه‌ای پر مبنای قداست عشق و معبدگاه الهی قلب انسان، معنا بخشند.

۹- سکوت سنگین نشریات در قبال معضلات اجتماعی ناشی از سرکوب عشق و عشق ورزی اگر صفحات روزنامه‌ها و نشریات گوناگون را (در ایران) ورق بزنیم. خواهیم دید که در مورد مسائل گوناگون سخن می‌رانند، بحث می‌کنند و گزارش تهیه می‌کنند، اما در مورد عدم آموزش و پرورش و حمایت عشاق مطالب خاصی به چشم نمی‌خورد.

در نشریات راجع به قتل و خودکشی‌های ناشی از مشکلات عشق و موانع گوناگون عشق‌ورزی گاه گاهی قلم فرسایی‌هایی دیده می‌شود لیکن باید به این موضوع اشاره نمود که جزو معجزات است اگر به ریشه یابی و تحلیل اینگونه حوادث بپردازند.

آنها با بی تفاوتی به گزارشاتی صرفاً سطحی در مورد مشکلات عشاق بسنده می‌کنند و با این کار می‌خواهند اینگونه وانمود کنند که این مسائل تنها مربوط به دختر و پسر است و در کل محدود به روابط تیره و نیز ناسازگاری دو خانواده می‌باشد و بس.

مسئله این نیست که در مورد عشق به نقل و اقتباس و گزافه‌گویی بپردازند؛ بلکه اگر اندکی خانواده و جامعه و رشد و تعالی خود و ایران و دیگر ایرانی‌ها برایشان اهمیتی دارد (هر چند از سر ترحم)، تحقیق نمایند و اعلام کنند که سالانه چند هزار نفر بخاطر جرم و گناه نابخشودنی عشق ورزی، که نه آموزشی، نه پرورشی و نه حمایتی در پشت آن هست، بدلیل گوناگون جان خود را از دست می‌دهند و یا به علل متفاوت دست به خودکشی می‌زنند. (البته اگر جان این انسان‌ها بنابر تشخیص و مصلحت و میل ایشان، ارزش آن را داشته باشد!)

اکنون دیگر، جهان همچون سابق نیست.

دنیای امروز در حال رشد و پیشرفت و تعالی در راستای شکستن مرزهای اطلاعاتی، ارتباطی و حتی جغرافیایی است و برچیدن موانع پوسیده میان قلبهای مان هم از دیگر جنبه‌های پیشرفت در تکنولوژی‌های انسانی است که برترین ارزش‌هایش بر بنیان احساس و عواطف و عشق استوار است.

کم کم ضروری است بدانیم و بفهمیم که با پیشرفت تکنولوژی و جریان صحیح توسعه‌ی ارتباطات جهانی، نه تنها عشق به تصور برخی‌ها مدفون در خاطرات و افسانه‌های قدیمی، نخواهد بود، بلکه نیاز به عشق و شکستن مرزهای عشق‌ورزی از ضروریات جامعه‌ی مدرن می‌باشد، چرا که در گذشته و تاریخ و افسانه‌های قدیمی نه ارج نهادن به عشق بلکه سرکوب و تحریم عشاق ثبت است و انسان فراخ قلب جامعه‌ی پیشرفته جهانی به آرامی از تمایلات کوتاه اندیشانه و وحشی‌گری‌های جنگ طلبانه‌ی گذشته، به آرمان‌های وسیع، گسترده و مترقیانه‌ی ارتباطات و عشق جهانی، در حرکت است.

خلاصه کلام اینکه گزارشگران و تحلیل‌گران رسانه‌ها و نشریات ما می‌توانند نه بر چارچوب تفکرات خانوادگی خود، بلکه با اندیشه‌ای بی طرف و جهانی به مشکلاتی همچون خودکشی و قتل و اختلافات شدید خانوادگی ناشی از عدم آموزش و پرورش و نبود حمایت و پشتیبانی عشاق بپردازند و درک کنند که مشکلات عشاق نه مشکل دو نفر، بلکه مشکلی بحرانی در جوامع ما است که همچون سرطان به آرامی و ناآشکار در حال رشد است و این مشکل با بی تفاوتی و بی مسئولیتی ما (حتی در انعکاس واقعیات)، فاجعه‌ی ملی فردای ما خواهد بود.

مختصری در مورد عواقب عشق ستیزی

مقدمه:

در ایران با وجود موانع فراوان برای عشق‌ورزی و گاه عشق ستیزی برخی از افراد خانواده و جامعه، متأسفانه نه تنها این موضوع از سوی عموم انکار می‌شود بلکه عواقب و اثرات واقعا مخرب و ویرانگر آن از سوی اندیشمندان و افراد آگاهتر هم نادیده گرفته شده و بی اهمیت تلقی می‌گردد.

در ایران ما از اعتیاد و قتل و خودکشی و کلاهبرداری و عواطف دروغین سخن می‌گوییم ولی جرئت نداریم از ریشه‌های بسیاری از این گونه معضلات خانوادگی و اجتماعی کلامی بر زبان آوریم.

ما در نهایت کوه فکری انتظار داریم با بریدن شاخه‌های درخت نابسامانی‌ها و معضلات اجتماعی، درخت این معضلات را از ریشه بخشکانیم و آیا با از میان بردن معلول، علت باید از بین برود؟

مثلا در مورد پیشگیری از خودکشی ممکن است (هر چند محدود) اقداماتی دیده شود، لیکن این پیشگیری در نهایت تاسف (در کل) مربوط به معلول و رشد ظاهری این معضل است و این نوع پیشگیری‌ها فقط همانند مسکنی است که ما را بیش از پیش از ریشه‌های واقعی معضلات خانوادگی و اجتماعی خود غافل و نسبت به آن بی توجه می‌نماید.

فرضا افراد بسیاری که بخاطر موانع و عدم پشتیبانی خانواده و اجتماع در رابطه با عشق‌ورزی خود به نوعی احساس پوچ انگاری زندگی رسیده‌اند و با مصرف مواد مخدر سعی در فراموش نمودن نیاز عاطفی شدید خود دارند و این مواد را مسکنی برای تسکین زخم‌های عمیق روحی و روانی خود به شمار می‌آورند، آیا ترک اعتیاد واقعا درمان آنها است و آیا مراکز (به اصطلاح) ترک اعتیاد بهتر نیست با پرداختن به ریشه و علت این معضل و سنجیدن نیرو و توان واقعی خود، سپس ادعای درمان اعتیاد را داشته باشند و یا خاموش بمانند؟

در ادامه مطالبی در مورد عواقب ناشی از عشق ستیزی، اثرات منفی و موانع گوناگون خانوادگی و اجتماعی عشاق (در حد امکان) بررسی شده، معرفی و بیان می‌گردد، هر چند که اندیشمندان و نخبگان و اندیشمندان ما در خواب و یا نسبت به کشف و بیان و حل ریشه‌های اصلی بسیاری از معضلات اجتماعی ما بی احساس و بی تفاوت باشند.

۱- عشق ستیزی خانواده و خودکشی فرزندان

اگر شما در ایران زندگی می‌کنید پس به احتمال زیاد دیده و شنیده اید که دختر و پسرهایی که با عشق ستیزی و موانع خانواده‌های خود روبرو می‌شوند، کم نیستند.

آنچه که هر از گاهی (در شهر و روستاهای مختلف ایران) دیده و یا شنیده می‌شود، خبر از خودکشی فرزندان دلباخته‌ی خانواده‌های متعصب و نادانی می‌دهد که به عنوان اعتراض و با ناامیدی دست به خود سوزی می‌زنند و یا با مسموم کردن خود و همچنین با به آب انداختن و غرق کردن خود در سد و رودخانه‌ها، به زندگی خویش پایان می‌دهند.

اینکه در ایران دلسوز و حامی و پشتیبانی برای عشاق (در کل) وجود ندارد، بحثی است که قبلا ذکر آن رفت.

اکنون می‌خواهیم بفهمیم که عشق ستیزی‌ها چه عواقبی را در پی دارند و از نتایج منفی موانع گوناگون عشق ورزی، چه معضلاتی بوجود می‌آید و یا چه مشکلاتی بیشتر می‌شود؟
گرچه نمی‌توانیم این موضوع را انکار نماییم که بیشتر عشاق خودکشی را تنها راه حل مشکلاتشان نمی‌دانند، لیکن در بیشتر آنها خصوصیات منفی شکل می‌گیرد که ممکن است در تمام طول زندگی باقی بماند.

از جمله عواقب بروز خصوصیات منفی ناشی از عشق ستیزی خانواده، می‌توان به این موارد اشاره نمود:

- ناکامی‌های شخصی
- تشکیل خانواده‌های ناموفق
- ناسازگاری با اجتماع
- زیر سوال بردن هر چه بیشتر ارزش‌های خانوادگی و اجتماعی
- سردی احساس و بی‌تفاوتی در برابر عواطف
- انکار عشق و محبت و عدم ظهور آن حتی در ارتباط با همسر و ...
- ناتوانی در ابراز احساسات
- عدم اطمینان به عشق و محبت دیگران
- احساس پوچی
- به تمسخر گرفتن ارزشهای دینی
- تنفر از ارزشهای خانوادگی و اجتماعی
- ناامیدی و تمایل به اعتیاد
- کلاهبرداری و دزدی به عنوان انتقام از جامعه‌ای که آن را عامل ناکامی عشقی خود می‌داند
- انتظار مرگ اعضای خانواده‌ای که آنها را مسبب سرکوب عشق خود به شمار می‌آورد (بصورت پنهانی)
- آرزوی نابودی اجتماع خود که به عشق ستیزی آن اطمینان دارد
- و ...

ما گمان می‌کنیم که پیشگیری از به بار نشستن عشق و عواطف، همچون یک خیال و یا اندیشه که متوقف می‌گردد، ممکن است اثرات منفی خاصی نداشته باشد، لیکن کاملاً در اشتباهیم.

تمامی ماهیت و معنا و ارزش زندگی یک انسان در احساس‌های گوناگون و عواطف جاری او خلاصه می‌شود.

اگر یک انسان جریان و رشد فیزیکی و ذهنی اش مختل شود ممکن است ناتوان و ناراحت شود ولی آنچه که فرد را به زندگی امیدوار نگه می‌دارد و مانع از خودکشی و دگرکشی او می‌گردد، تنها اطمینان از وجود (و یا احتمال وجود) احساس‌ها و عواطفی است که در طول زندگی آنها را تجربه می‌کند و یا آرزو دارد که آنها را تجربه کند.

مثلاً کسی که مهمترین احساس‌ها و عواطف‌اش در میلیارد بودن و یا امید به میلیارد شدن خلاصه می‌شود، هرگاه یقین پیدا کند که نمی‌تواند میلیارد باشد، زندگی را سراسر پوچ و بی‌معنا می‌یابد و بدون چون و چرا دست به خودکشی می‌زند و در صورتی که به یقین کامل نرسیده باشد و یا احساس میلیارد بودن صد درصد ارزشهای زندگی اش را شامل نشود، بجای خودکشی دست به دگرکشی و تخریب اجتماع و

سرکوب ارزشهای فردی و اجتماعی دیگران خواهد زد و مثال عشق هم کمابیش مشابه این موضوع می‌باشد.

۲- موانع عشق‌ورزی و ناکامی‌های فردی

هنگامی که فردی ناگهان و یا به مرور متوجه شکوفایی احساس غیر قابل توصیف عشق در وجودش می‌شود، انگیزه و امیدش به زندگی به اوج خود می‌رسد و انرژی مضاعفی را در وجود خویش احساس می‌کند و خوشبختی بهشت گونه‌ای نسبت به ابعاد گوناگون زندگی در او متجلی می‌شود و احساس نیاز او برای زندگی کردن، تلاش و سازندگی، به حالت طبیعی برمی‌گردد و لذت سلامتی روحی و صفای هوای پاک روانی را تجربه می‌کند.

این فرد عاشق که ممکن است من، تو و یا هر کس دیگری باشد، می‌خواهد خوشبختی را باور کند و دوستان را دوست بدارد و دشمنان را محترم شمارد.

این عاشق آرزو دارد که نور عشقش، سایه‌های غبار گرفته‌ی تعصبات کور و تعلقات پوسیده‌ی خانوادگی و اجتماعی را محو و در کنار معشوقش، از شکوه عشق لذت ببرد.

ناگهان و به طور کاملاً غیر منتظره‌ای، این من عاشق، توی عاشق و ...، خود را در اجتماعی همچون وسط بیابان بدون آب و علفی حس می‌کند.

خانواده و اجتماعی که در آن انسان‌های اطرافش همچون شن‌های روان کویر، می‌آیند و می‌روند و در آن نه گیاهی می‌یابد که با او هم نفس شود و نه حتی آبی که ریشه‌های تشنه لب مولود عشق را رمقی برای حرکت و زندگی بماند.

هنگامی که من و توی عاشق، تک تک درهای پشت سر و پیش روی خود را بسته می‌یابیم و با قحطی عشق مواجه می‌شویم، ممکن است اجتماع و خانواده را نادان و احمق و بی رحم و مروت به شمار آورده و خود را درآمیخته با احساسی مملو از پوچی و خشم بیابیم، بسیاری از من و توهای عاشق، با پوزخندی آمیخته با بغض، تمامی ارزش‌های زندگی را به هیچ می‌انگاریم و با پایان دادن به زندگی خویش نه اینکه بخواهیم از شر دنیا راحت شویم بلکه می‌خواهیم اجتماع و دنیای بی رحم و بی احساس و مرده‌ی خود را نابود کنیم. تصویری که از بی توجهی و حماقت خانواده و اجتماع در من و توی عاشقی پدید می‌آید که خانواده و اجتماع و دنیا را مرده و خود را زنده و در واقع بصورت نور و شیرهای حیات هستی حس می‌کند.

من و توی عاشقی که نه تنها از سوی جامعه، رو به مرگ عاطفی و احساسی می‌رویم بلکه جامعه عملاً (و نه بصورت کلامی) به ما می‌گوید که ارزش و جایگاه یک عاشق در این جامعه هنگامی است که مرده باشد، معتاد باشد، بی بند و بار باشد، بی هدف باشد و می‌تواند ظاهراً عاشق هم باشد چنانچه عشقش در گرو بردگی ما و مرگ او باشد.

۳- موانع عشق‌ورزی و خانواده‌های ناموفق

جهت شکل‌گیری خانواده‌های موفق نیاز داریم که از موانع موجود برای عشق‌ورزی در جامعه و در خانواده کاسته و نیز شیوه‌های گوناگون عشق‌ورزی را بیاموزیم.

حتما بسیاری از ما تاکنون متوجه شده‌ایم که موانع عشق‌ورزی در جامعه، تاکنون باعث عدم توانایی برای عشق‌ورزی دوستانه در جمع اعضای خانواده‌های زیادی بوده است و مشکلات عدم صمیمیت خانوادگی که ناشی از موانع و مشکلات عشق‌ورزی در جامعه می‌باشد، همچنان به شکل‌گیری خانواده‌هایی از هم گسیخته (از نظر روانی و عاطفی)، منجر می‌گردد.

هنگامی که شرایط اجتماعی و اوضاع خانوادگی به گونه‌ای نباشد که افراد به راحتی قادر به بیان خواسته، احساسات و عواطف خود باشند، قدرت عشق‌ورزی و صمیمیت (واقعی) در میان افراد جامعه و اعضای خانواده‌ها، به مرور کاهش می‌یابد و شکاف‌های اعتقادی، روانی و احساسی عمیقی در جریان ارتباطات آنها به عنوان عضوی از جامعه یا خانواده، به وجود می‌آید.

نتیجه‌ی به چالش کشیدن روابط صمیمی و قابل اعتماد میان افراد جامعه و به تبع آن در بین اعضای خانواده، ظهور خانواده‌های ناموفقی است که دیدن و یا شنیدن در مورد آنها به امری عادی در اجتماع ما بدل شده است.

در شرایطی که زوجین در خانواده، چه در حضور همدیگر و چه در کنار فرزندان و دیگر اعضای خانواده‌شان عشق ورزیدن به یکدیگر را (بر اساس شرطی شدن‌های گذشته و باورهای غلط اجتماعی) امری ناپسند می‌دانند، پس وجود صمیمیت در خانواده نمی‌تواند جز دروغی متظاهر در رنگ و لعاب واقعیت باشد و داشتن خانواده‌ای موفق هم، دقیقا دلیل عدم موفقیت خانوادگی و نیاز شدید اعضای خانواده به آن، چیزی است که از سوی ما تصور به داشتن آن را (یعنی وجود خانواده‌ای موفق را برای خود،) در سر می‌پرورانیم.

۴- آزادی روابط برای سوء استفاده و موانع روابط وفادارانه و عشق‌ورزی

اگر به کوشه و کنار جامعه و درون بسیاری از خانواده‌های خودمان در ایران دقیق شویم، به وضوح در می‌یابیم که فرزندان از نوعی (به اصطلاح) آزادی برخوردارند تا بتوانند آشکار یا نهان با جنس مخالف روابط گوناگونی داشته باشند.

البته در اینجا قرار نیست این نوع روابط تایید و یا رد شود و این بحث خارج از اهداف ما است. آنچه در اینجا به نقد کشیده می‌شود، این موضوع است که پدر و مادر و در کل خانواده به دختر یا پسر اجازه می‌دهند که بدون هیچ تعهدی با هم روابط گوناگون داشته باشند ولی در کمال جهل و حماقت مانع از روابط مثلا دخترشان با پسری می‌شوند که تصمیم دارند به هم وفادار بمانند و با هم زندگی کنند و مشکلات و کاستی‌های همدیگر را به جان بخرند.

متأسفانه اگر بی پروا در این مورد صحبت شود باید گفت که، خانواده‌های بسیار زیادی در ایران، (مستقیم یا غیر مستقیم) اجازه می‌دهند که فرزندشان با افرادی از جنس مخالف حتی روابط جنسی داشته باشند (بر خلاف ظاهر) ولی از اظهار علاقه میان فرزندشان و معشوق (یا معشوقه‌اش) هراسانند.

گرچه می‌توان در خصوص این موضوع مطالب طولانی نوشت و جزئیات گوناگونی را مطرح نمود، لیکن (فعلا) تجزیه و تحلیل عقاید و باورهای مذکور را به عهده‌ی خود شما می‌گذاریم تا شاید هر یک به نوبه خود در مورد موانع و آزادی‌های نسل‌های فعلی و نسل‌های آینده‌ی خویش بهتر تصمیم بگیریم.

ختم کلام؛

فقر عشق

هنگامی که بسیاری از افراد در جوامعی همچون جوامع ما بخاطر چیزهای مختلفی همانند پول و ارضای صرف نیاز جنسی و فرار از خانواده و ... با هم ازدواج می‌نمایند، یعنی (در کل) عشقی در بین نیست. وقتی زن تنها به شرط گرفتن پول و طلا و امکانات خاصی (در حال یا آینده) حاضر است با مردی ازدواج نماید و مرد نیز به شرطی با زن ازدواج می‌کند که از امتیازات خاصی بهره‌مند و بخشی از حقوق زن پایمال شود؛ و هنگامی که با کوچکترین مشکل صبر و تحمل زوجین و عشاق به پایان می‌رسد و رابطه‌ای که گاه با فداکاری‌های فراوان به وجود آمده، به آسانی و در عین بی‌خیالی طرفین یا با رضایت یکی از آنها، از هم گسسته می‌شود، یعنی قداستی در بین نیست. یعنی در واقع پیوندی از اول نبوده که بخواهد ادامه یابد.

آنگاه که عشاقی در راه رسیدن به هم با موانع کمر شکن خانواده و اطرافیان خود روبرو می‌شوند، یعنی عشق برای این خانواده‌ها نه تنها ارزشی ندارد، بلکه یک ضد ارزش تلقی می‌گردد.

در شرایطی که پایه‌های اجتماع در کل بر خانواده‌هایی استوار گشته که عشاق را طرد و عشق را بی‌ارزش می‌دانند، پس نتیجه‌ی عشق در کشور و ملتی که متشکل از اجتماعاتی است که در آن ابراز عشق و احساسات گناهی نابخشودنی به شمار می‌رود چیست؟ نتیجه‌ی آن مگر می‌تواند چیزی بجز رکود و رشد تنفر و فراموشی مهر و عشق و محبت باشد؟ شاید در اجتماعاتی اینچنینی در ظاهر گوشه‌ای از لبخندهای مهربانانه و دست‌محبی دیده شود، و یا از هزار و یک نوع عشق سخن به میان آید و شاید اندکی از آنها واقعا عاشق باشند، لیکن اکثریت فقط تظاهر به وجود عشق است.

وقتی که به اصلاح کسی حاضر است در راه خیریه حتی چند میلیون تومان را ببخشد و در عین حال بهیچ وجه حاضر نیست عشاقی را از حمایت معنوی خود بهره‌مند گرداند تا به وصال هم برسند، در واقع عشقی وجود ندارد (عملی که شماری از مسنولین، ناآگاهانه پیشرو آنند).

هنگامی که عشقی وجود نداشته باشد و عشقت به رسمیت شناخته نشود و بخاطر عشق‌ورزی، احمق پنداشته شوی، رها گردی و طرد شوی ...، آنگاه آنچه هست، فقر عشق است و

«مشکل دو نفر عاشق و معشوق، ابر تیره‌ی زودگذر روابط فی مابین دو نفر نیست؛ این معضلی اجتماعی است که روح زندگی من و تو را به اسارت و پیوند متعالی میان ما را به چالش می‌کشد.»